



د ر ن گ ی ب ر ح ی ا ت ع ل م ی و ع م ل ی م ر ح و م آ ی ت ا ل ل ه س ی د ا ب و ا ل ق ا س م ک ا ش ا ن ی
د ک ت ر م ح م د ح س ن ر ج ب ی

مجاهدتی به گستره سه ربع قرن...

□ □ □

پس از شکست عثمانی و دیگر دول متحد در جنگ جهانی اول و اشغال عراق توسط انگلیس، به رغم مخالفت علما و مردم، دولت دست نشانده‌ای در عراق بر سر کار آمد. سید ابوالقاسم کاشانی که هرگز تحمل چنین ننگی را نداشت، با موافقت میرزا محمد تقی شیرازی و دستور شیخ الشریعه اصفهانی، برای مبارزه با انگلیس‌ها به کاظمین رفت و سازمان زیرزمینی «جمعیت نهضت اسلامی» را در این شهر بنیان نهاد. شیخ الشریعه نیز طی نامه‌ای، او را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خود در مسائل مربوط به عراق معرفی کرد و نوشت: «پوشیده نیست که جناب عالم عامل، فاضل کامل، سید محققان و تکیه گاه عالمان و مجتهدان، حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی (دام علاه) از علمای روحانی است و می‌تواند حقوق مردم عراق را مطالبه نماید. او علاوه بر این، مورد اعتماد بزرگان، روسا و رهبران قیابیل است و آنان برای دفاع از خود، به او تکیه می‌کنند. او در آنچه که به اصلاح عراق منجر شود، مورد اعتماد و اطمینان و گفته‌ها و دیدگاه‌های وی مورد تأیید من است، از این رو، همگان باید مقام بلند و شخصیت والای او را بشناسند. از خداوند متعال، توفیق او را در جلب خیر برای مردم عراق خواهیم، علاوه بر آن، نامه دیگری به امضای پانزده تن از روسای قیابیل فرات میانه صادر شد و در آن تأکید کردند که کاشانی، سخنگو و نماینده تام‌الاختیار ایشان در همه زمینه هاست. آیت‌الله کاشانی نیز با جدیت تمام به فعالیت پرداخت و در شب نیمه شعبان ۱۳۳۸ ه. ق. عده‌ای از علما، روسای عشایر و سران عرب را برای تشکیل جلسه‌ای مخفی، به منزل خود دعوت کرد. در این جلسه در باره انقلاب مسلحانه بر ضد ارتش اشغالگر انگلیس، بحث و قرار شد گروهی از آنان، جریان را به اطلاع میرزا برسانند و نظر او را جویا شوند.

روز بعد، جلسه‌ای در منزل میرزای شیرازی تشکیل و مقرر شد برای دستیابی به استقلال عراق، ابتدا به صورت مسالمت آمیز تلاش شود و در صورت عدم حصول نتیجه، به مبارزه مسلحانه اقدام شود. در ۹ یا ۱۰ رمضان سال، میرزای شیرازی خطاب به ملت عراق، اعلامیه‌ای را منتشر کرد و در آن، به منظور درخواست استقلال و برپایی حکومت اسلامی، همگان را به شرکت در

□ □ □

در جریان جنبش مشروطیت ایران در سال ۱۳۲۴ ه. ق. کاشانی جزو مشاوران نزدیک آخوند خراسانی، مرجع تقلید طرفدار مشروطه، بود و در تصمیم‌گیری‌ها و انتشار اعلامیه‌های او، نقش موثری داشت. در جریان جنگ جهانی اول، پس از اعلام جنگ متفقین به عثمانی، در ذیحجه ۱۳۲۲ ه. ق. نیروهای انگلیسی، بندر فاو در جنوب عراق را تصرف کردند و در صدد تصرف سایر بخشهای سرزمین عراق برآمدند. این اقدام با واکنش شدید مراجع و علمای شیعه عتبات روبرو گردید. آنان برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر انگلیسی از خاک عراق، بلافاصله فتوی جهاد صادر کردند و گروه بزرگی از علمای سراسر شهرهای عراق در راس هزاران مجاهد داوطلب، عازم جبهه‌های نبرد شدند. آیت‌الله کاشانی جزو علمای مجاهد جوانی بود که سرکشی به جبهه‌های مختلف جنگ را بر عهده داشت. در سال ۱۳۲۸ ه. ش. احمدشاه قاجار پس از سفر به اروپا از راه عراق به ایران بازگشت، چون احمد شاه در آن سفر حاضر به امضای قرارداد ننگین ۹ اوت ۱۹۱۹ که به قرارداد وثوق الدوله-کاکس مشهور است، نشده، در نجف با استقبال گرم مراجع و علما روبرو شد که سید ابوالقاسم کاشانی از جمله آنها بود.

بسم الله الرحمن الرحیم

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، مقامات انگلیسی، از سهیلی، نخست وزیر وقت، خواستند تا آیت‌الله کاشانی را که از مخالفان سرسخت آنها بود، به بهانه همکاری با آلمانها، دستگیر و تبعید کند. لذا او به مدت یک سال در شهر قم مخفی شد، اما سرانجام در ۲۷ شهریور ۱۳۲۲ در شمیران، دستگیر و به مدت بیست و هشت ماه در زندانهای متفقین در اراک، رشت و کرمانشاه، حبس شد.

مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم مصطفوی کاشانی، فرزند سیدمصطفی کاشانی، از مراجع تقلید عتبات و از خاندانی شریف و روحانی بود که نسبش با چند واسطه به امام سجاد (ع) می‌رسید. نیاکانش همه از علما و سادات بودند. سید ابوالقاسم در حدود ۱۲۹۵ ه. ق. در تهران به دنیا آمد. دروس مقدماتی را در تهران نزد پدر خود و دیگر استادان فرا گرفت. در ۱۳۱۲ ه. ق. و یادو سه سالی پس از آن، به همراه پدر از راه عتبات عالیات، عازم بیت‌الله الحرام شد و پس از زیارت خانه خدا، در نجف اشرف سکونت گزید. وی نزد پدرش و آخوند خراسانی، حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و سایر علمای بزرگ درس خواند و در بیست و پنج سالگی به درجه اجتهاد نائل گردید و از مراجع مشهوری چون میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ الشریعه اصفهانی، آقا ضیاءالدین عراقی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی و سید اسماعیل صدر، اجازه اجتهاد گرفت و مورد توجه و اعتماد عموم علما و مراجع واقع شد. آقا بزرگ تهرانی که از همدارسان او بوده است، در توصیف مراتب علمی و اخلاقی او در دوره جوانی می‌نویسد:

«او از قدیمی‌ترین دوستان من بود و با هم در درس استاد بزرگوارمان، آخوند خراسانی، حاضر می‌شدیم. وی بسیاری از تقریرات استادان را در فقه و اصول، در ابواب متفرقه به رشته تحریر در آورد و از اوایل جوانیش به عمیقانه اندیشیدن و دقت نظر و باریک بینی و بزرگمنشی و بلندی همت، معروف بود. من از دوران جوانی با او معاشرت داشتم و به چیزی که موجب نقص و عیب او باشد، در هر بابی از دانش، تقوا و پرهیزکاری، عفت، پاکدامنی، خوش اخلاقی و بزرگواری نفس برخوردار نگردم.»

کاشانی از همان سالها در فکر پرورش نیروهای مجرب و مجهز به علوم و فنون جدید بود، از این رو در نجف اشرف، با کمک بزرگانی، مدرسه علوی را تاسیس کرد که علاوه بر علوم و معارف اسلامی، درسهائی از قبیل ریاضیات و فنون نظامی نیز در آن تدریس می‌شدند. این مدرسه که با استقبال فراوان گروههای مذهبی مواجه شده بود، خشم سنت‌گرایان متعصب مذهبی را برانگیخت، اما با حمایت میرزا محمد تقی شیرازی از کاشانی، مخالفت متعصبان راه به جایی نبرد.





آیت‌الله کاشانی

آیت‌الله کاشانی، طی اعلامیه‌ای، انتصاب رزم‌آرا را در راستای خدمت به منافع انگلستان دانست و بر ضرورت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور تاکید کرد. پس از انتشار این اعلامیه، علمای بزرگی چون حضرت آیات سیدمحمدتقی خوانساری، شیخ بهاء‌الدین محلاتی، شیخ عباسعلی شاهرودی و سیدمحمود روحانی با صدور فتاوایی، حمایت خود را از تلاش‌های آیت‌الله کاشانی در زمینه ملی شدن صنعت نفت اعلام داشتند.

نماینده پنجم مردم تهران شد. او در نامه‌هایی به برخی از مقامات مؤثر سیاسی و امنیتی، خواستار رفع توقیف سیاسی از روحانیون تبعیدی مانند آقا سید نورالدین شیرازی، حاج میرزا علی اکبر اردبیلی و حاج سید علی اکبر خونی و رفع توقیف از مدارس دینی و نیز رفع سانسور از کتاب شیخ محمد خالصی زاده شد.

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، مقامات انگلیسی، از سهیلی، نخست وزیر وقت، خواستند آیت‌الله کاشانی را که از مخالفان سرسخت آنها بود، به بهانه همکاری با آلمانیها، دستگیر و تبعید کند. لذا او به مدت یک سال در شهر قم مخفی شد. اما سرانجام در ۲۷ شهریور ۱۳۲۲ در شیراز، دستگیر و به مدت بیست و هشت ماه در زندانهای متفقین در اراک، رشت و کرمانشاه، حبس شد. در ۲۴ مرداد، پس از آزادی، وارد تهران شد، اما کمتر از یک سال بعد به علت مخالفت با دخالت قوام السلطنه، نخست وزیر، در انتخابات دوره پانزدهم مجلس، در راه سفر به مشهد، دستگیر و به بهجت آباد قزوین تبعید شد و چند ماه بعد، به دلیل فشار برخی از علمای تهران، آزاد و در دی ماه آن سال، به نمایندگی مجلس دوره پانزدهم انتخاب شد.

آیت‌الله کاشانی در آبان ماه ۱۳۲۷ عازم سفر حج شد و در این سفر با حسن البنا، رهبر اخوان المسلمین، دیدار و گفت و گو کرد و مقدمه ای برای همکاریهای سیاسی گسترده آن دو فراهم شد، اما کمتر از سه ماه بعد، پس از ترور محمد رضا شاه، در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، به بهانه واهی مشارکت در ترور و شاید برای قطع ارتباط استراتژیک او و اخوان المسلمین، توسط فرماندار نظامی تهران، دستگیر شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به قلعه فلک الافلاک در خرم آباد اعزام و از آنجا به لبنان تبعید شد. او از تبعیدگاه خود، اوضاع سیاسی ایران را تعقیب می‌کرد و در سال ۱۳۲۸ که قرار شد برای ایجاد تغییراتی در قانون اساسی کشور، دومین مجلس موسسان تشکیل شود، اعلامیه‌ای را صادر کرد و در آن هدف از دستگیری و تبعید خود را شرح داد و نوشت: «تبعید این خادم اسلام و ملا با آن وضع فجیع، برای تغییر قانون

میرزای بزرگ، اعلی‌الله مقامه الشریفه که به بدو امر، شخصا به وسیله نامه‌ها به تشجیع و ترغیب قبایل و عشایر اقدام می‌کردند و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی در محضر ایشان سمت رابط را داشت، بنا بر پیشنهاد من، دیگر شخصا از این اقدام خودداری کردند و ارسال نامه و پیک را به عهده اینجاب و بعضی دیگر قرار دادند. زیرا معتقد بودم که چون میرزا، قطب و راس روحانیت بودند، باید از تظاهر در این نهضت خودداری نمایند تا اگر شکستی نصیب شد، برای ایشان اهانتی نباشد و عالم تشیع دچار نگرانی نگردد و هرگاه پیروزی به دست آمد، بدیهی است که نام ایشان در راس مجاهدین تاریخ نهضت قرار می‌گرفت. بدین ترتیب توفیق حاصل شد که قوای کلی عشایر به حمایت از این نهضت برخاست و توانست نهضت را مورد توجه و ثمر بخش نشان دهد.»

□ □ □

پس از شکست انقلاب اسلامی مردم عراق، نماینده سیاسی انگلستان در آن کشور، طی شرایطی پیشنهاد صلح را پذیرفت که از جمله آنها تسلیم هفده نفر از رهبران انقلاب، از جمله آیت‌الله کاشانی بود. اما وی با وجود پیگیری و مراقبت‌های مأموران انگلیسی، با لباس مبدل، عراق را ترک کرد و پیاپی، خود را به منطقه پشتکوه و از آنجا به کرمانشاه رساند و پس از چند روز استراحت در آن شهر، عازم قم و با استقبال عظیم علما و مردم این شهر روپوش شد. او پس از مدتی قم را ترک کرد و در ۲۰ بهمن ۱۳۲۹ ه. ش وارد تهران شد و در منزل پسر عمویش واقع در پامنار سکونت کرد. شیخ الشریعه اصفهانی برای متوجه ساختن مردم تهران به جایگاه بلند علمی آیت‌الله کاشانی، نامه زیر را خطاب به آنان نوشت:

«حضرت مستطاب، عمده العلماء و المجتهدین، حامی المله و الدین، حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید ابوالقاسم (دامت برکاته) که وجود مبارکش از برای مسلمین، معتنم و چشم ما و عموم اسلامیان به آن وجود محترم، روشن است، به تهران تشریف فرما می‌شوند. البته اخوان مومنین، این نعمت عظمی و موهبت کبری را معتنم شمرده، لدی‌الورد و بعد از پذیرائی و خدمتگزاری و تجلیل، احترام و اطاعت اوامر و نواهی آقای معزی الیه که مورد تأیید شریف و تقویت این ضعیف است، ذره‌ای مسامحه نخواهند فرمود.»

آیت‌الله کاشانی در مسجد آقا بهرام، واقع در خیابان پامنار به اقامه نماز جماعت پرداخت که به همین دلیل، مسجد از آن پس به مسجد کاشانی معروف شد. در دوره بیست ساله دیکتاتوری رضاخان در کشور، آیت‌الله کاشانی فعالیت سیاسی مؤثری نداشت و در آبان ۱۳۰۴ در انتخابات مجلس موسسان که به منظور تغییر رژیم از قاجار به پهلوی تشکیل شد، شرکت کرد و

تظاهرات آرام فراخواند. متعاقب این انتشار این اعلامیه، در مسجد حیدر خان بغداد، هیئتی متشکل از رجال مذهبی و سیاسی بغداد تشکیل شد. آیت‌الله کاشانی از اعضای این هیئت بود. در خواسته‌های هیئت عبارت بودند از: تشکیل سریع جلسه نمایندگان واقعی مردم عراق به منظور تصمیم‌گیری در باره سرنوشت سیاسی کشور، آزادی مطبوعات و رفع موانع ارتباط مخابراتی با سایر کشورها.

چون مقامات انگلیسی با وقت‌گذرانی، از انجام پیشنهادات هیئت، طفره رفتند، هیئت ناگزیر شد مشی مسلحانه را در پیش گیرد. صدور اعلامیه میرزا در باره وجوب احقاق حقوق مردم عراق با توسل به نیروی دفاعی در صورت عدم پذیرش درخواستهای مشروع مردم، در شوال ۱۳۲۸ ه. ق. شعله انقلاب اسلامی و ضد انگلیسی را در عراق برافروخت. با اوجگیری انقلاب، شهر کربلا پس از مقاومتی اندک، به دست نیروهای مردمی افتاد. میرزای شیرازی بلافاصله دو کمیته تشکیل داد: کمیته اول برای هدایت انقلاب و مرکب از روحانیون چون سید ابوالقاسم کاشانی، میرزا احمد خراسانی و سید حسین قزوینی بود و کمیته دیگری مرکب از هفده نفر نیز به منظور اداره شهر کربلا تشکیل شد. آیت‌الله کاشانی نقش رهبران مذهبی و اقدامات آنان را در سازماندهی انقلاب و تشکیلات آن، چنین شرح می‌دهد:

«در آزادی عراق، مرحوم میرزای بزرگ محمد تقی شیرازی قدس سره، نقش رهبر عالی را داشتند و علنا علمای شیعه را که نهضت عراق را رهبری می‌نمودند، تأیید می‌کرد. در آن دوران، سن من در حدود چهل و سه سال بود. نقش من در این نهضت، بدو تشویق عشایر عرب بود که به وسیله پیکهای مورد اعتماد و نامه‌های سری انجام می‌گرفت. نامه‌های ارسالی با مهری به نام «الجمعیة الاسلامیة العراییة» مهور و به پیکها داده می‌شدند تا سراسر عشایر عرب را به وجود یک هسته مرکزی آگاه سازند. گرچه این هسته، سازمان و تشکیلات عظیم نداشت، ولی طرز اجرای فکر، به قدری جدید و سریع انجام می‌گرفت که عشایر عرب را به موفقیت خود مطمئن می‌ساخت. مرحوم



آیت‌الله کاشانی به اتفاق پدرش آیت‌الله سید مصطفی کاشانی.





اساسی و انتخابات فرمایشی و سوار کردن خیانتکاران و نورچشمیان به گرده این ملت فلکزده و مسئله نفت و تجدید امتیاز بانک شاهنشاهی است... هموطنان عزیز! در جلوگیری از تغییر قانون اساسی و دیکتاتوری و مظالم خاتمانسوز، فداکاری لازم است. نمی‌توانند همه را بکشند یا حبس نمایند. حرف حساب ملت با جدیت در دنیای امروز پیش می‌رود والا پشیمان می‌شوید، در حالی که پشیمانی سودی ندارد...

□ □ □

آیت‌الله کاشانی به‌رغم دوری از وطن، در فروردین ماه ۱۳۲۹ به عنوان نماینده مردم تهران در شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی انتخاب و رژیم ناگزیر به رفع تبعیض از او شد. آیت‌الله کاشانی پس از شانزده ماه تبعید در ۲۰ خرداد آن سال، در میان استقبال پرشگوه و بی‌نظیر مردم تهران به کشور بازگشت. در تیرماه ۱۳۲۹، شاه برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت کشور که آرزوی همه نیروهای مذهبی و ملی بود و نیز برای ایجاد دیکتاتوری آنتن، سپهبد علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش را به نخست‌وزیری منصوب کرد. به دنبال مخالفت آیت‌الله کاشانی با نخست‌وزیری رزم‌آرا، بازار تهران تعطیل شد و مردم در میدان بهارستان تظاهرات کردند. پس از آن نیز اجتماعات دیگری را در حمایت از ملی شدن صنعت نفت در تهران تشکیل داد. متعاقب آن آیت‌الله کاشانی، طی اعلامیه‌ای، انتصاب رزم‌آرا را در راستای خدمت به منافع انگلستان دانست و بر ضرورت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور تأکید کرد. پس از انتشار این اعلامیه، علمای بزرگی چون حضرت آیات سید محمد تقی خراسانی، شیخ بهاء‌الدین خلعتی، شیخ عباسعلی شاهرودی و سید محمود روحانی با صدور فتاوی، حمایت خود را از تلاشهای آیت‌الله کاشانی در زمینه ملی شدن صنعت نفت اعلام داشتند.

□ □ □

با ترور رزم‌آرا در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، بزرگ‌ترین مانع از سر راه ملی شدن صنعت نفت کشور برداشته شد و رژیم شاه و نمایندگان وابسته، در مقابل افکار عمومی و تقاضای مؤکد آیت‌الله کاشانی و فعالان ملی در مجلس و بیرون از آن، عقب‌نشینی کردند و صنعت نفت در ۲۹ اسفند آن سال، پس از تأیید مجلس سنا، ملی اعلام شد، اما رژیم، عامل قتل رزم‌آرا را دستگیر کرد. آیت‌الله کاشانی نیز طی مصاحبه‌ای اعلام داشت: «قاتل رزم‌آرا باید آزاد شود، زیرا این اقدام او، در راه خدمت به ملت ایران و برادران مسلمانش، عملی شده است و چون در حکومت ملی، قضایات افکار عمومی محترم است و رزم‌آرا را افکار عمومی ملت ایران محکوم کرده است، در حقیقت حکم او را افکار عمومی ملت ایران صادر کرده است.»

□ □ □

در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰، دکتر محمد مصدق که رهبر فراکسیون اقلیت مجلس بود و نقش چشمگیری در تصویب ملی شدن صنعت نفت در مجلس داشت، به نخست‌وزیری رسید. آیت‌الله

کاشانی در حمایت از وی اعلام داشت که دست او را در انتخاب وزیران باز خواهد گذاشت و از دولت او در برابر تهدیدها و کارشکنیهای انگلستان حمایت خواهد کرد و بدین منظور در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۰، در پشتیبانی از دولت، مردم را به اجتماع در میدان بهارستان دعوت کرد و طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم، کارشکنیهای انگلستان را در مورد اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و همراهی و همدستی امریکاربا با آن خاطرنشان ساخت و در جریان همین مبارزه، خرید اجناس خارجی را نیز محکوم نمود.

هنگامی که دولت مصدق برای تأمین کسری بودجه به پخش اوراق قرضه ملی اقدام کرد، آیت‌الله کاشانی طی فتاوی، مردم را به خرید اوراق مزبور دعوت نمود و آن زمان که دکتر مصدق برای دفاع از دعاوی ایران بر سر شرکت نفت انگلیس، اعزام دادگاه بین‌المللی لاهه شد، وی طی پیامی از ملت ایران خواست تا به مساجد بروند و برای پیروزی دکتر مصدق دست به دعا بردارند. پس از ناکامی انگلستان در دادگاه بین‌المللی لاهه، آن کشور، ایران را به حمله نظامی تهدید کرد و متعاقب آن آیت‌الله کاشانی اعلام کرد که خوزستان را جهنم نیروهای انگلیسی خواهد کرد و ضمن پیامی برای ملت عراق از آنان خواست تا با قیام بر ضد انگلستان، برادران مسلمان ایرانی خود را در مبارزه استقلال طلبانه و ضد استعماری خویش یاری کنند.

□ □ □

موضعگیری قاطع و انقلابی آیت‌الله کاشانی در برابر تهدیدات انگلستان، قدرتهای استکباری غرب و شرق را به وحشت انداخت. رادیو باکول متعلق به جمهوری آذربایجان شوروی اعلام کرد که در صورت صدور حکم جهاد از سوی آیت‌الله کاشانی، هیچ نیرویی نمی‌تواند سی میلیون مسلمان اتحاد جماهیر شوروی را از انجام وظیفه دینی خود بازدارد. در غرب نیز روزنامه لوموند فرانسه، ضمن گزارش طولانی از شرح زندگانی آیت‌الله کاشانی، اهمیت سیاسی اعلان جهاد را از طرف وی بیان داشت.

وی در جریان مبارزه سیاسی خود، اصل جدیدی را در اوج جنگ سرد میان اردوگاه سرمایه‌داری و کمونیسم اعلام داشت و آن استقلال از هر دو بلوک سیاسی مزبور و طرح شعار «نه شرقی نه غربی» بود.

□ □ □

با وجود اشتغال فراوان وی به مسائل متعدد سیاسی و اقتصادی کشور و تهدیدات فزاینده و رنگارنگ انگلستان، او از سر نوشت سیاسی جهان اسلام نیز غافل نبود. در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ که تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین اعلام شد، آیت‌الله کاشانی طی اعلامیه‌ای، شعارهای دروغین سازمان ملل را در طرفداری از ملل مظلوم بر ملا و رای آن را در تقسیم سرزمین فلسطین محکوم کرد و نسبت به فساداتی که دولت غاصب اسرائیل در آینده برپا خواهد نمود، هشدار داد و از آنان خواست تمام کوشش خود را برای ریشه کن کردن آن غده سرطانی به کار گیرند. وی در حمایت از ملت مظلوم فلسطین، مردم ایران را به تظاهرات بر ضد اسرائیل دعوت کرد و به دنبال آن، بیش از سی هزار نفر از مردم تهران در مسجد سلطانی (امام خمینی فعلی) اجتماع کردند. بار دیگر در جریان جنگ اول اسرائیل و دولت‌های عربی، در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۷، مردم ایران را به تظاهرات بر ضد اسرائیل و حمایت از ملت فلسطین و

پس از ناکامی انگلستان در دادگاه بین‌المللی لاهه، آن کشور، ایران را به حمله نظامی تهدید کرد و متعاقب آن آیت‌الله کاشانی اعلام کرد که خوزستان را جهنم نیروهای انگلیسی خواهد کرد و ضمن پیامی برای ملت عراق از آنان خواست تا با قیام بر ضد انگلستان، برادران مسلمان ایرانی خود را در مبارزه استقلال طلبانه و ضد استعماری خویش یاری کنند.

همدردی با دولتهای عرب دیگر در جنگ دعوت کرد و خود به ایراد سخنرانی پرداخت و ملت ایران خواست تا از هرگونه کمک در راه آزادی فلسطین دریغ نوزند. متعاقب آن به دعوت فدائیان اسلام، پنج هزار تن از جوانان مسلمان تهران، آماده اعزام به فلسطین و شرکت در جبهه‌های نبرد با صهیونیستها شدند. در آبان ماه ۱۳۲۷، آیت‌الله کاشانی در مکه با حسن‌البنابهربر سازمان اخوان المسلمین دیدار و گفت‌وگو کرد. گرچه اندکی پس از این سفر، حسن‌البنابهربر شد و به شهادت رسید، اما روابط میان آیت‌الله کاشانی و اخوان، کماکان ادامه یافت. در جریان نهضت ملی ایران، سعید رمضان، داماد حسن‌البنابهربر و رهبران اخوان، برای تریک پیروزی و دیدار با آیت‌الله کاشانی به تهران آمد و در مقاله‌ای که در مجله معروف المسلمون (ارگان اخوان) نوشت، اعلام کرد که سازمان اخوان المسلمین از رهبری آیت‌الله کاشانی بر آن سازمان، استقبال می‌کند، اما آیت‌الله کاشانی حاضر به پذیرش آن نشد.

□ □ □

در اوایل دولت دکتر مصدق، با اصرار و ابرام آیت‌الله کاشانی و به‌رغم میل بسیاری از دولتمردان، سرکنسولگری ایران در بیت المقدس برچیده شد و دولت ایران شناسایی خود را از



۱۳۳۱، بیروت، دیدار آیت‌الله کاشانی با علامه شرف‌الدین در بازگشت از سفر حج.





نیز طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام داشت که انتصاب قوام، زیر نظر انگلیسیها بوده و هدف از آن، بازگشت مجدد سلطه انگلستان بر تاسیسات نفتی کشور است و تهدید کرد که، «هرگاه قوام السلطنه تا چهل و هشت ساعت استعفا ندهد، شخصا کفن می‌پوشم و پیشاپیش صفوف مردم مسلمان، حکوت او را سرنگون خواهم کرد.» روز بعد (۳۰ تیر) مردم در تبعیت از سخنان آیت‌الله کاشانی و در حمایت از دولت دکتر مصدق، به خیابانها ریختند و ماموران نظامی نیز به سوی آنان آتش گشودند. پس از چند ساعت درگیری خونین، شاه که نگران بود در صورت تداوم درگیری، ماموران نظامی از دستورات سرپیچی کنند و به مردم بیبوندند و موجب سقوط رژیم وی شوند، به ناچار، قوام را از کار برکنار کرد و بار دیگر دکتر مصدق را بر سر کار آورد.

□ □ □

واقع ۳۰ تیر نقطه اوج تفاهم و همکاری آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و آغاز اختلافات و درگیریهایی شد که انتصاب منجر به جدایی آن دو از یکدیگر شد. اندک مدتی پس از این واقعه، کاشانی در نامه‌ای به دکتر مصدق، به برخی از انتصابات او اعتراض کرد. از جمله اعتراضات وی، انتصاب سرلشکر وثوق، رئیس ژاندارمری دولت قوام، به معاونت وزارت جنگ بود. به دستور وثوق، تظاهرات طرفداران دکتر مصدق در کاروانسراستکی به خاک و خون کشیده شده بود. دکتر مصدق از آیت‌الله کاشانی خواست تا، از مذاخله در امور مدتی خودداری فرمایند، خاصه اینکه هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست، مگر

مشورت با هیچ کس، استعفایش را به شاه تقدیم کرد و خانه نشین شد. شاه که مترصد چنین فرصتی بود، استعفای مصدق را پذیرفت و به پیشنهاد مجلس شورای ملی، احمد قوام (قوام السلطنه) را که از سیاستمداران کهنه کار و وابسته به انگلستان بود، به نخست‌وزیری منصوب کرد. قوام برای کنترل اوضاع، طی اعلامیه‌ای، همه مخالفان خود، از جمله آیت‌الله کاشانی را به شدت عمل بدون هر گونه ملاحظه، تهدید کرد و یاد آور شد: «... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من، اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند و یا نظم عمومی را بر هم زنند. این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبرو خواهند شد و چنان که در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام وموقعیت مخالفین، کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی بزنم و روزی صدها تنه‌کار را از هر طبقه به موجب خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است.»

آیت‌الله کاشانی که به خوبی در یافته بود هدف از انتصاب قوام، سرکوب نهضت و بر باد دادن همه دستاوردهای مردم و در نتیجه، بازگشت مجدد استعمار انگلستان و تثبیت استبداد خواهد بود، طی اعلامیه‌ای شدیدالحنی به تهدیدات قوام پاسخ داد و نوشت: «احمد قوام باید بداند که در سرزمینی که مردم رنج دیده آن پس از سالها رنج و تعب، شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند، نباید رسماً اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته جمعی تهدید نماید. من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه جهاد اکبر، کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به وابستگان به استعمار نایب کنند که تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته، محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ یک

اسرائیل پس گرفت. در دیداری که آیت‌الله کاشانی با هیئت نمایندگی مجلس اوقاف اسلامی دمشق داشت، گفت: «ما شناسایی خود را از دولت یهودی اسرائیل پس گرفتیم. چون حکومت سابق ایران که یک دولت انگلیسی بود، اسرائیل را به رسمیت شناخته بود و اکنون همه کشورهای اسلامی و عربی باید برای در هم شکستن اسرائیل و برگرداندن شهرهای غصب شده توسط اسرائیل به صاحبان واقعی آن، هماهنگ شوند.» وی سپس از دولت مصدق خواست تا شورای امنیت را به تشکیل جلسه اضطراری در آن باره دعوت کند. چند سال بعد نیز حمایت خود را از اقدام جمال عبدالناصر در ملی کردن کانال سوئز اعلام داشت و از ایجاد ترور و وحشت استعمار فرانسه در سرزمین تونس و دستگیری رهبران مبارز آن کشور به شدت انتقاد کرد. آیت‌الله کاشانی در صدد بود تا از موضع رهبر مذهبی نهضت و نیز ریاست مجلس ایران، روابط مستحکمی با کشورهای اسلامی برقرار نماید. از این رو در ۱۳۳۱ و در جریان سفر حج، طی پیامی به رجال و شخصیت‌های مسلمان، تشکیل «کنگره بین‌المللی اسلامی» را به منظور ایجاد وحدت میان مسلمانان جهان، حفظ سیادت و استقلال کشورهای اسلامی و در هم شکستن نقشه‌های استعمار اعلام داشت و در پاییز آن سال، از آن برای شرکت در کنگره در تهران دعوت کرد. او در ادامه سفرش، به لبنان رفت و در شهر صور با سید شرف‌الدین عاملی ملاقات کرد و با اتبوه مردم که به دیدارش شتافته بودند، در باره حوادث جاری ایران و جهان اسلام سخن گفت.

□ □ □

همزمان با این تلاشها، پس از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، فعالیت‌های وسیعی برای تخریب شخصیت سیاسی و مذهبی آیت‌الله کاشانی از سوی دربار، حزب توده و نیز جبهه ملی صورت گرفت. در ۲۵ تیرماه آن سال، دکتر مصدق به دلیل اختلاف نظر با شاه بر سر در اختیار گرفتن وزارت جنگ، به طور ناگهانی و بدون

موضوعگیری قاطع و انقلابی آیت‌الله کاشانی در برابر تهدیدات انگلستان، قدرتهای استکباری غرب و شرق را به وحشت انداخت.

وی در جریان مبارزه سیاسی خود، اصل جدیدی را در اوج جنگ سرد میان اردوگاه سرمایه‌داری و کمونیسم اعلام داشت و آن استقلال از هر دو بلوک سیاسی مزبور و طرح شعار «نه شرقی نه غربی» بود.

اینکه متصدی، مطلقاً در کار خود آزاد باشد. « اعتراض دیگر آیت‌الله کاشانی به تقاضای اختیارات فوق العاده شش ماهه دکتر مصدق از مجلس بود. گرچه وی از این اقدام مصدق ناخشنود بود، اما علناً با این تقاضا مخالفت نکرد. پس از اعتراضات و انتقادات غیر علنی، به تدریج مطبوعات و گروه‌های سیاسی طرفدار دکتر مصدق به مخالفت با آیت‌الله کاشانی پرداختند و بر دامنه این مخالفتها و اتهامات افزودند، اما به رغم ناخشنودی آیت‌الله کاشانی از برخی از اقدامات دکتر مصدق، تا چند ماه پس از آن، به حمایت از وی ادامه داد. چند روز پس از پاسخ مصدق، آیت‌الله کاشانی، شایعه هرگونه «اختلافات تازه یا کهنه» بین خود و دکتر مصدق را تکذیب و بر «تفاهم تام و تمام موجود» تاکید کرد.

این حمایت‌های مکرر و آشکار تا دی ماه ۱۳۳۱ ادامه داشت. در آن ماه، دکتر مصدق تصمیم گرفت تا اختیارات فوق العاده خود را برای یک سال دیگر تمدید کند، اما آیت‌الله کاشانی که پیش از آن نیز مخالف خود را با اختیارات فوق العاده شش ماهه، طی نامه‌ای خصوصی به دکتر مصدق اعلام داشته بود، این بار طی

از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آنها با پامال و نام با عظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به دست آورده است، میل به ذلت و سرشکستگی نمایند. «به دنبال آن، اعلامیه‌ای خطاب به افسران و سربازان نوشت و از آنان خواست تا به حمایت از ملت برخیزند و از دولت غیر قانونی قوام پشتیبانی نکنند.

شاه برای متقا عد ساختن آیت‌الله کاشانی حسین علاء، وزیر دربار را نزد او فرستاد و از وی خواست تا سکوت نماید، اما کاشانی ضمن درخواست بازگشت هر چه زودتر دولت دکتر مصدق، شاه را تهدید کرد که اگر به این خواسته عمل نشود، حرکت انقلابی مردم را متوجه دربار خواهد کرد. روز بعد



۱۳۳۱ دیدار شهید خلیل غلماسی با آیت‌الله کاشانی پس از آزادی از زندان.





صف مبارزین ما افشاندند و فترتی که در ادامه راه مبارزه حلق بلبلانه و ضد استعماری ما ایجاد نموده، عرصه را جهت ترک‌ناری خود آماده ساخته، سخت در اشتباه است... عوامل استعمار با تبلیغات سونی که علیه من برای نیل به هدفها و مقاصد پلید خویش در ایران و دنیا می‌نمایند، نخواهند توانست مرا از ادامه مبارزه سرسختانه خویش علیه بیادگرپه‌پاشان منصرف سازند، زیرا جان ناقابل من همیشه برای عظمت و استقلال ملت، کف دست بوده و تا ابدین لحظات زندگی نیز خواهد بود... و نیز در مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی، درباره تجدید رابطه سیاسی با انگلستان اظهار داشت، «ملت شریف ایران، هرگز تن به ذلت نخواهد داد و روزی که دولت، اعلام تجدید رابطه بدهد، روز عزای ملی است و مردم باید نوار سیاه بر سینه خود نصب کنند.» وی همچنین همه مصوبات مجلس فرمایشی دوره هفدهم را باطل و فاقد اعتبار دانست. در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل، نسبت به ایجاد جو ترور و وحشت و برگزاری انتخابات تقلبی در کشور اعتراض کرد.

رژیم شاه که سکون و خفقان را در کشور ایجاد کرده بود، دیگر حاضر به تحمل انتقادهای آیت‌الله کاشانی نبود، از این رو در دی ماه ۱۳۳۴، او را به بهانه شرکت در قتل رزم آرا دستگیر کرد و پس از فشارها و شکنجه‌های بسیار، به پای میز محاکمه کشاند و تا آستانه اعدام پیش برد که به دلیل اعتراض جامعه روحانیت، به ویژه آیت‌الله بروجردی، سپس از وی را آزاد کرد. چند سال بعد و با ایجاد آزادی سیاسی نسبی در کشور، آیت‌الله کاشانی از انتخابات فرمایشی مجلس در ۱۳۳۹ به شدت انتقاد کرد.

آیت‌الله کاشانی، سرانجام پس از حدود شصت سال مجاهدت و مبارزه با استعمار و استبداد، در ۱۳ اسفند ۱۳۴۰، در سن هشتاد و پنج سالگی در تهران درگذشت. مردم تهران بیکر او را با شکوه بسیار از خانه‌اش در پانامر تشییع کردند و در حضرت عبدالعظیم (ع) به خاک سپردند.

منابع:

آیت‌الله کاشانی: ایت استقلال (اغلب صفحات): اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ۱۶، ۱۱۵، تاریخ و فرهنگ معاصر، ص ۲، ۶ و ۷، (اغلب صفحات): دانشنامه جهان اسلام، ۶: ۶۴۶، روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، ۵-۳۹: زندگینامه سیاسی امام خمینی از آغاز تا تبعید، ص ۱۴۰-۱۴۳، شرف الدین، ۲۳-۲۳: طبقات اعلام الشیعه: نقیاء البشرفی القرن الرابع عشر، ۲۹۲-۱: ۲۹۳: «اخوان المسلمین و جنبش اسلامی ایران»، علوم سیاسی، ص ۵، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۱، ۳۲۸-۳۳۱: معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء، ۲: ۱۹: ۱۳-۱۳: ۱۷-۱۷: نقش علمای شیعه در روایتی با استعمار، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۴، ۲۷۲: نهضت روحانیون ایران (چاپ دوم)، ۱۰ و ۲۵۶-۲۰: ۵۵۴.

زمانی که تاسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین اعلام شد، آیت‌الله کاشانی طی اعلامیه‌ای، شعارهای دروغین سازمان ملل را در طرفداری از ملل مظلوم بر ملا و رای آن را در تقسیم سرزمین فلسطین محکوم کرد و نسبت به فساد که دولت ماکب اسرائیل در آینده برپا خواهد نمود، هشدار داد و از آنان خواست تمام کوشش خود را برای ریشه کن کردن آن «غده سرطانی» به کار گیرند.

نامه سرگشاده‌ای به مجلس شورای ملی، آن را نقض اصول قانون اساسی دانست. به عقیده وی، تصویب این لایحه، کشور را به وضع دیکتاتوری برمی‌گرداند و از نظر او خلاف مصلحت بود.

در این میان روزنامه‌های طرفدار دولت، همصدا با روزنامه‌های حزب توده که از چند ماه پیش از آن، مخالفت خود را کم و بیش به آیت‌الله کاشانی ابراز می‌داشتند، از این پس به طور آشکار و با تهمت و افترا به وی، به مخالفت با او برخاستند. دکتر مصدق که برای پیشبرد اهداف خود به حمایت‌های آیت‌الله کاشانی نیازمند بود، در اوایل بهمن ماه، با آیت‌الله کاشانی ملاقات کرد و هر دو کوشیدند تا اختلافات خود را بر طرف سازند و در اعلامیه مشترکی به «تعبیرات ناروای جریید از نامه‌ای که آیت‌الله کاشانی در باره اعتراض به لایحه اختیارات، به مجلس نوشته بود» اشاره کردند. آنان اعلام داشتند که کماکان «مهدم» با یکدیگر گام بر خواهند داشت و از هیچ گونه همکاری خودداری نخواهند کرد. به رغم این تفاهم، آیت‌الله کاشانی همچنان با لایحه تمدید اختیارات توسط دکتر مصدق، مخالفت کرد. این اختلاف نظرها موجب شد تا انگلستان توسط طیفی از عوامل مزدور خود و در پوشش



۱۳۳۷. آیت‌الله کاشانی در حلقه اطرافیان شهید نور محمدی پشت میز روی دیده می‌شود.

طرفداری از آن دو، در صدد جدایی آنها و بر هم زدن ائتلاف سیاسی گروه‌های ملی و مذهبی برآید. به نوشته دکتر عنایت: «ملی‌گرایان که عمیقاً از آنچه که در جریان بود و آنان آن را همدستی ناشی از سرخوردگی بین رقبای مذهبی‌شان و عناصر درباری یا هوادار انگلیسی تلقی می‌کردند، جریحه‌دار بودند. در آخرین ماه‌های حکومت مصدق، مبارزه‌ای را با آن به راه انداختند و حداکثر استفاده را از کلیشه‌های معمول میان نخبگان سیاسی غربی ماب کشورهای اسلامی به عمل آوردند و مذهبیها را متحدان طبیعی امپریالیسم انگلیس قلمداد کردند.»

تهمتها، افتراها و وصله‌چسبانه‌های جبهه ملی و طرفداران دکتر مصدق به آیت‌الله کاشانی به حدی بود که مورد اعتراض علما و روحانیون حوزه‌های علمیه قم و نجف واقع شد. در چنان اوضاعی که دولت، روز به روز حاکمیت سیاسی خود را بر امور، بیشتر از دست می‌داد، دکتر مصدق تصمیم گرفت با برگزاری یک فرمانده، مجلس دوره هفدهم را منحل و انتخابات جدیدی را برگزار کند. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه‌ای که به همین مناسبت صادر کرد، ضمن انتقاد شدید از دکتر مصدق، او را قدرت طلب نامید، وی ضمن انتقاد از دکتر مصدق (که مخالفانش را عامل اجنبی می‌خواند) هشدار داد که نخصت وزیر «راه را برای تحکیم دیکتاتوری و حکومت فردی و خودسری هموار می‌سازد» و قصد دارد به زور سرنیزه، فرمانده ترتیب دهد. او همچنین انحلال مجلس را «خیانت و عین استبداد» دانست و حکومت دکتر مصدق را «بر خلاف شرع مقدس اسلام» اعلام کرد. این اعلامیه، امید هر گونه تفاهم مجدد را میان آن دو از بین برد. به دنبال آن، آیت‌الله کاشانی از ریاست مجلس استعفا داد و فرماندهم را تحریم کرد. با این وصف فرماندهم برگزار و مجلس منحل شد.

پس از کودتای اولیه تا کام‌رژیم شاه بر ضد مصدق، آیت‌الله کاشانی در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، نامه مهمی به دکتر مصدق نوشت و آن را توسط نوه دخترش برای او ارسال داشت. وی در این نامه ضمن اظهار گلایه و انتقاد از اعمال خودسرانه مصدق، نسبت به وقوع قطعی کودتای هشدار داد و به او پیشنهاد همکاری کرد و نوشت: «... اگر نقشه شما نیست که مانند سی ام نیز عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که...؟ آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیابسنی می‌خواهد به دست جنابعالی این ثروت ما را به چنگ آورد و اگر واقعاً با دنیاماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه من سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصیتان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا به وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست، آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد...». این نامه با واکنش منفی و کوتاه دکتر مصدق روبرو شد.

مدتی پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرلشکر زاهدی به دیدار آیت‌الله کاشانی رفت و بر تداوم نهضت ملی و مسئله نفت تاکید کرد. کاشانی نیز از او خواست تا آزادیهای سیاسی را به جامعه برگرداند. دستگیر شدگان را آزاد و مجلس هفدهم را به ادامه کار دعوت کند. اما هنگامی که دولت زاهدی با کنسرسیومهای نفتی امریکایی و اروپایی وارد گفتگو شد و همه تلاشها بر سر ملی شدن صنعت نفت بر باد رفت، آیت‌الله کاشانی با صدور اعلامیه‌ای به شدت از زاهدی انتقاد کرد و نوشت، «اگر نمی‌خواهید نام شما در ردیف خائن ترین افراد ثبت شود، اگر مایل نیستید عاقد ننگین ترین و بی‌شرمانه ترین قراردادها باشید و لعن و نفرین ابدی ملت پشت سرتان باشد، از این طریق ناصواب خصمانه بازگردید و برق سرنیزه خفقان را از سر ملت بردارید.» وی در ادامه، به سیاستهای استعماری انگلستان حمله کرد و نوشت، «انگلستان اگر تصور می‌کند با تخم نفاق که در

